

خودشناسی - صفحه ۵۸

#تاریخ ادبیات:

اسرار التوحید: صفحه ۱۴۵ کتاب درسی

#معنای لغات:

وقتی: موقعی، روزی / جولاها: بافنده، نساج / بامداد: اول صبح / برخاستی: برمی‌خاست، بلند می‌شد / برداشتی: برمی‌داشت / باز کردی: باز می‌کرد / در آنجا شدی: به آنجا می‌رفت / ساعتی: مدتی / برون: بیرون / نزدیک: نزد، پیش / امیر: حاکم، پادشاه / امیر را خاطر به آن شد تا در آن خانه چیست؟ / به ذهن حاکم زد تا مطلع شود که چه چیزی در آن خانه هست / ناگاه: ناگهان / ازپس: به دنبال / بدان خانه در شد: وارد آن خانه شد. / گودالی: چاهی / چنان: همان‌طور / جولاهاگان: جولاهاها، نساجها، بافندهها / پای بدان گودال فرو کرده ← بدان: در آن / یا امیر: ای سرورم / دولت: عزت و شکوه، سعادت، نیکیختی، اقبال / ابتدای خویش: آغاز کار خود / خود به غلط نیفتیم: دچار اشتباه نشوم / انگشتی: در اینجا به معنی پادشاهی، نشان حکومت

#معنای لغات:

روزی، بافنده‌ای به مقام وزارت رسید. هر روز صبح زود، از جای خود بلند میشد و کلیدی را برمی‌داشت و به خانه‌ای می‌رفت و تنها وارد آنجا میشد و مدتی را در آن خانه می‌ماند. سپس بیرون می‌آمد و پیش پادشاه می‌رفت. به پادشاه خبر دادند که وی هر روز چنین کاری می‌کند. به ذهن حاکم رسید تا مطلع شود چه چیزی در آن خانه است؟ روزی ناگهان، به دنبال وزیر، وارد آن خانه شد. در میان آن خانه چاهی را دید که مخصوص کار بافندگان است. دید که وزیر پای خود را در آن گودال انداخته و آنجا نشسته است. پادشاه به او گفت: این چه کاری است که می‌کنی؟ وزیر گفت: ای سرورم! همه‌ی عزت و شکوه و مقامی که امروز دارم، از لطف شماست. ما آغاز کار خود را فراموش نکرده‌ایم که این کاره بوده‌ایم (چه بودیم و حالا چه شدیم). هر روز زندگی گذشته‌ی خودم را یادآوری می‌کنم تا دچار اشتباه و غرور نشوم. پادشاه انگشت مخصوص پادشاهی را از دست خود درآورد و به وزیر داد و گفت: انگشت را در دستانت بیانداز. تا امروز وزیر بودی، از این به بعد تو پادشاهی! (چرا که از من لیاقت بیشتری داری)

#نکات دستوری:

امیر را خبر دادند = به امیر خبر دادند ← را: حرف اضافه / امیر را خاطر = خاطر امیر ← را: فک اضافه / چنان که جولاهاگان را باشد = چنان که برای جولاهاگان باشد ← را: حرف اضافه / امیر او را گفت = امیر به او گفت ← را: حرف اضافه / این همه دولت که مرا هست = برای من هست ← را: حرف اضافه

#توع نثر: ساده و روان